

## آنتی‌نومی‌های کانت

مجتبی جلیلی مقدم\*

### چکیده

کانت اولین متفکری است که از جایگاهی برتر به تعارضات عقل می‌نگرد و قصد حل آنها را دارد. این تعارضات مبدأ عزیمت کانت به سوی نقّادی عقل به شمار می‌روند. کانت بر آن است که با روش‌های جزئی پیشینیان نمی‌توان بر این تعارضات فایق آمد و از طرفی هم تلاش دارد تا عقل را از این تعارضات نجات دهد. از این رو، در پی راه‌حلی می‌گردد که سرانجام آن را در ایده‌آلیسم استعلایی می‌یابد. این نوشتار، بر آن است تا با روشی تحلیلی، به چرایی شکل‌گیری تعارضات عقل در نظر کانت و راه‌حل او برای حل تعارضات پی‌ببرد. نیز با امعان‌نظر در اندیشه او میزان موفقیت روش وی را مشخص نماید. حاصل مقاله آنکه این تعارضات معلول گذار عقل از محدوده مجاز خویش هستند و او برای رهایی از این تعارضات، با تأسیس ایده‌آلیسم استعلایی، حکم به نادرستی هر دو طرف در تعارضات ریاضی، و به درستی هر دو طرف در تعارضات دینامیکی می‌دهد. در این راه، کانت با چالش‌های درونی و بیرونی روبه‌روست و می‌توان اندیشه او را زیر تیغ انتقادات جدی قرار داد.

**کلیدواژه‌ها:** ایده‌های عقل، جهان، پدیدار، ناپدیدار، تعارضات ریاضی، تعارضات دینامیکی، ایده‌آلیسم استعلایی.

## مقدمه

تعارض عقل یا آنتی‌نومی<sup>(۱)</sup> به معنای دو پاره شدن عقل و به جنگ و ستیز پرداختن پاره‌ای از عقل با پاره‌ای دیگر است. در این هنگام، عقل سردرگم گشته و دچار حیرت می‌شود و گویی راه خلاصی از آن ندارد.

تعارضات از دیرباز اندیشمندان را به خود مشغول داشته بود. ارسطو به نکته جالبی اشاره می‌کند و می‌گوید: گاهی برای هر دو طرف یک قضیه استدلال می‌شود که هر دو به یک قوت هستند؛ مانند اینکه جهان قدیم است یا حادث. ارسطو به شکوکی از این قبیل، «aporia»، یعنی بیراهگی، حیرانی و سرگردانی می‌گوید.

از تعارضات مهم در تاریخ فلسفه، می‌توان به حدوث و قدم عالم اشاره کرد. طالس، آناکساگوراس و افلاطون قایل به حدوث عالم، و ارسطو قایل به قدم عالم بود. توماس آکوئیناس درباره حدوث و قدم عالم معتقد بود که باید به کتاب مقدس رجوع کرد و با عقل نمی‌توان هیچ‌کدام را ثابت کرد. اوکام نیز این‌گونه مسائل را جزو مهمات فلسفه می‌خواند.<sup>(۲)</sup>

آنتی‌نومی‌ها که به «جدلی‌الطرفین» نیز ترجمه شده است، شکاک را خوش می‌آید و او را در شک خویش راسخ‌تر می‌کند، اما فیلسوفی همانند کانت را به تأمل و نقّادی وامی‌دارد که چگونه است که هر دو طرف احکام جدلی‌الطرفین بر مدعای خویش اصرار می‌ورزند و برای آن استدلال می‌کنند و جالب‌تر آنکه قوت استدلال هر دو طرف به یک میزان است؛ بر دیگری نمی‌چربد و نمی‌تواند طرف مقابل را به پذیرش وادار کند؟

کانت نه تنها نخستین متفکری نبود که با آنتی‌نومی‌ها مواجه می‌شد، بلکه از نظریات پیشینیان آگاه بود و با نوآوری‌ها و نبوغ خود کوشید از موضعی برتر به آن مسائل بنگرد تا ضمن درگیر نشدن با آنها، به علت و منشأ آنها پی بردوراه‌حلی برای برون‌رفت از این احکام جدلی‌الطرفین بیابد.

کانت ابتدا خود وارد معرکه شد و دست به اثبات هر دو طرف نزاع زد و به زعم خویش، با این کار ماهیت جدلی عقل را نشان داد و تأکید کرد که با روش جزمی پیشینیان نمی‌توان راه برون‌رفتی از این تعارضات یافت و از طرفی، در مقام یک فیلسوف، دل‌نگران عقل بود که مبدا اسیر این تعارضات گشته و در ورطه شکاکیت فرو افتد. از این‌رو، به منشأ این تعارضات، یعنی عقل، پرداخت و با کنکاش در ماهیت عقل، نظام ایده‌آلیسم استعلایی را بنیان نهاد تا راه‌حلی برای این تعارضات چند هزارساله و حل‌ناشدنی بیابد.

ایده‌آلیسمی که کانت بنیان‌گذاری کرد یکی از بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین نظام‌هایی است که تاریخ فلسفه به خود دیده است و در اهمیت آنتی‌نومی‌ها یا همان تعارضات عقل، همین بس که نقطه شروع کانت به سوی تأسیس ایده‌آلیسم استعلایی بودند و کانت را از خواب جزمی بیدار کردند.

در میان کتاب‌ها و آثاری که خود کانت و نیز مفسران‌ش به طبع رسانده‌اند - که از میان آنها می‌توان به کتاب‌های فلسفه کانت،<sup>(۳)</sup> نظریه معرفت در کانت،<sup>(۴)</sup> و تاریخ فلسفه<sup>(۵)</sup> اشاره کرد - به طور کافی و مستقل به این موضوع پرداخته نشده است. تنها اثری که به طور مستقل به تعارضات پرداخته، مقاله «پیشینه تاریخی تعارضات عقل نظری کانت در تفکر فلسفی غرب»<sup>(۶)</sup> می‌باشد. مقاله مزبور، سیر تاریخی تعارضات عقل از یونان باستان تا کانت را مورد بررسی قرار می‌دهد.

در این نوشتار، با رویکردی متفاوت، در پی آن هستیم تا آنتی‌نومی‌ها را که کانت را به سوی فلسفه نقّادی و ایده‌آلیسم استعلایی رهنمون شدند مورد بررسی و تأمل قرار داده و نشان دهیم که این تعارضات از نظر کانت ناشی از چیست؟ چه منشأی دارد؟ آیا می‌توان جلوی این

بوده است... همین تعارضات بود که مرا از خواب جزمی بیدار کرد و به جانب نقّادی عقلمان سوق داد تا ننگ تناقضی را که عقل به ظاهر با خودش دارد پاک کند. در خصوص جایگاه مرکزی تعارضات در معرفت‌شناسی کانت، از نامه‌ای که وی در یازدهم ماه مه ۱۷۸۱ به مارکوس هرتس نوشته، شواهد و قراین بیشتری به دست می‌آید. در بخشی از این نامه آمده است: «پژوهش‌هایی از این دست دشوار و همواره دشوار خواهد بود و من گهگاه با خود اندیشه می‌کنم که چگونه می‌توان طرحی درانداخت تا این پژوهش‌ها از پسند عامه مردم نیز برخوردار بشوند. مطرح ساختن آنها در همان آغاز کار، آن هم وقتی هنوز زمینه هموار نشده باشد، ممکن است مناسب نباشد، وگرنه فصل تعارضات را در آغاز کتاب قرار می‌دادم؛ این کار ممکن بود به سبکی دل‌انگیز انجام شود و شوق خواننده را به تحقیق در منشأ این نزاع برانگیزد. اما نخست می‌باید تقاضای اهل علم را برآورد و بعد از آن سراغ جامعه رفت.»<sup>(۸)</sup>

کانت از بررسی آنتی‌نومی‌ها و به قول خودش «نظاره نبرد جنگاوران دو طرف»، به این اندیشه می‌رسد که باید عیب و خطایی در کار باشد که نه برخاسته از اشتباه‌های جزئی، بلکه برآمده از ذات عقل است. در نتیجه، کانت سراغ خود عقل می‌رود تا علت پیدایش آن را بیابد و پس از بررسی آن و به کمک انواع قیاس، سه ایده و تصور در عقل تشخیص می‌دهد.

## ۲. کشف ایده‌های عقل

احکام جدلی خطایی از سر سهو نیست، بلکه ریشه در عقل آدمی دارد. این احکام نشانه‌ای است برای کانت تا وی را به تکاپو وادارد که چرایی آنها را که در عقل قرار دارند جويا شود و به گفته خودش روشن‌گر وی باشد. در نظر کانت، ذهن آدمی علاوه بر حساسیت و فاهمه،

تعارضات را گرفت؟ این تعارضات چه نقشی در نظام اندیشه کانت دارد؟ و اینکه کانت چه راه‌حلی برای رفع تعارضات پیشنهاد می‌دهد؟ این راه‌حل‌ها ناشی از چیست؟ و آیا راه‌حل‌های کانت می‌تواند بدون انتقاد باشد؟

## ۱. آنتی‌نومی‌ها راهنمای کانت به سوی فلسفه نقّادی

کانت آنتی‌نومی‌های عقل محض را بی‌همتاترین پدیدار عقل انسان می‌خواند و هنگامی که به آنتی‌نومی‌ها می‌رسد گویی به هیجان آمده است. وی تعارضات را عاملی بس نیرومند در بیدار کردن فلسفه از خواب جزمی می‌داند. کشف آنتی‌نومی‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در تحول تفکر کانت از مرحله پیش از انتقادی به مرحله انتقادی ایفا کرده است. گویی کانت با کشف آنتی‌نومی‌ها متوجه عقل محض می‌گردد و چندین سال را صرف پرداختن به جدل عقل محض می‌کند.

کانت نسبت به عملکرد عقل مشکوک بود و بر آن بود که باید اجازه داد طرفین نزاع در تعارضات به نبردشان ادامه دهند تا ماهیت عقل روشن شود. وی هرچند شک کلی همانند شک دکارتی را متزلزل‌کننده علوم می‌داند و آن را نمی‌پذیرد، اما در مورد آنتی‌نومی‌ها روش شک را برمی‌گزیند. کانت با آوردن روش به درون حالت شک، گام استواری برداشت. «من کوشیدم تا با جدیت به اثبات قضایا و نیز اثبات ضد آنها بپردازم. این روش را برای برقرار کردن یک نظریه شک به کار نبردم، بلکه از آن رو به کار بردم که به نظرم می‌آمد در کار فهم خطایی هست و می‌خواستم بدانم آن خطا کجاست. سال ۶۹ [سال کشف آنتی‌نومی‌ها] برای من روشنایی بزرگی به همراه داشت.»<sup>(۷)</sup>

کانت نقطه عزیمت خود را تعارضات می‌داند. وی در نامه‌ای به تاریخ بیست و یکم سپتامبر ۱۷۹۸ به پروفیسور گاروه می‌نویسد: «مبدأ عزیمت من تحقیق درباره وجود خداوند یا خلود نفس و امثال آن نبوده، بلکه تعارضات

صاحب قوه دیگری به نام عقل است که میل به نامشروط دارد و مفاهیم فاهمه را که کاربردی حلولی دارند و وحدت‌بخش کثرات شهود هستند به فراسوی پدیدارها می‌کشاند و به طور متعالی از آنها استفاده می‌کند.

«همان‌طور که که فاهمه برای تجربه به مقولات محتاج است، عقل هم در خودش مبدای برای ایده‌ها دارد. منظور من، مفاهیمی است ضروری که متعلق آنها هرگز در هیچ تجربه‌ای عرضه نتواند شد. تصورات همان‌گونه لازمه طبیعت عقلند، که مقولات لازمه طبیعت فاهمه.»<sup>(۹)</sup>

ایده‌ها یا تصورات عقل در هیچ تجربه‌ای یافت نمی‌شوند و مابه‌ازا ندارند و ذاتی عقلند. کانت در کتاب **نقد عقل محض** درباره ایده‌ها می‌گوید: «نگریسته [منظور] من از مینو [ایده]، یک مفهوم ضروری خرد است که هیچ برابر ایستایی [متعلق شناختی] متناسب با آن در حس‌ها داده نتواند شد. بنابراین، مفهوم‌های ناب خرد ما مینوهای ترافرازانده‌اند. اینان مفهوم‌های خرد نابند، از بهر آنکه اینان هرگونه شناخت تجربی را همچون تعیین شده به وسیله یک تمامیت مطلق شرط‌ها می‌نگرند. اینان دلخواهانه ساخته و پرداخته نشده‌اند، بلکه به وسیله خود طبیعت خرد قرار داده شده‌اند، و از این‌رو، ضرورتاً نه به تمامی حیطة کاربرد فهم مربوط می‌گردند. سرانجام اینان تراگذرانده‌اند و از مرز هرگونه تجربه فراتر می‌روند، چنان‌که هیچ‌گاه در تجربه برابر ایستایی یافته نتواند شد که برای مینوی ترافرازانده مکفی باشد.»<sup>(۱۰)</sup>

تصورات یا ایده‌های عقل، نه فطری‌اند و نه تجربی، بلکه لازمه عقلند و عقل به ناچار با آنها روبه‌رو می‌شود. ایده‌های کانت نه افلاطونی است که واقعیت و عینیت داشته باشد و نه دکارتی که بدان‌ها بتوان یقین حاصل کرد. انسان را راه‌گریزی از این ایده‌ها نیست و به فرض اینکه بداند آنها توهمی‌اند، باز هم به ناچار با ایده‌هایی که در عقل هستند درگیر خواهد بود و امکان‌گریز از آن ممکن نیست.

«طبیعت عقل ایجاب می‌کند که به "ایده‌ها" بیندیشد و بررسی دقیق انتقادی مانع از این نمی‌شود که توهم برطرف گردد. مادامی که انسان عقل و تفکر داشته باشد به طور طبیعی با این "ایده‌ها" روبه‌روست.»<sup>(۱۱)</sup>

این مفاهیم و تصورات نه فطری‌اند و نه تجربی. حال برای پی‌بردن به ماهیت این ایده‌ها چه باید کرد؟ کانت برای یافتن اینکه چگونه این ایده‌ها به وجود آمده‌اند به سراغ قیاس می‌رود، همان‌گونه که برای استنتاج مقولات فاهمه به سراغ احکام رفته بود.

قیاس به معنای رفتن از معلوم به سمت مجهول است. در قیاس، برای رسیدن به مجهول، معلوم را واسطه قرار می‌دهیم تا به کشف و فهم مجهول نایل شویم. همان‌گونه که شهوات حسی در حکم به عنوان ماده به کار می‌رفتند، در قیاس هم احکام و قضایا به عنوان ماده به کار می‌روند. در واقع، قیاس، سکوی فراتر رفتن عقل از حوزه مجاز به قلمرو و حیطة غیرمجاز است. عقل که تمایل و عطش به امر نامشروط دارد و گویا هنوز سیراب و ارضا نشده، با استفاده از قیاس، وارد عرصه غیرمجاز می‌شود. مثلاً، در قیاس حمله همواره کبرا را صغرای قیاس دیگری قرار می‌دهیم و کبرای آن قیاس دیگر را صغرای قیاس دیگری قرار می‌دهیم و همین‌طور الی آخر.

کانت همان‌گونه که مفاهیم ناب فهم را از صورت منطقی احکام کشف کرد، مفاهیم عقل محض را از انواع قیاس کشف و استخراج می‌کند و از آن‌رو که تنها سه نوع قیاس وجود دارد، در نتیجه، تعداد تصورات یا ایده‌های عقل سه تاست؛ زیرا هر یک از ایده‌ها معلول هریک از قیاس‌هاست.

اصلی که می‌گوید: اگر امر مشروط داده شده باشد، تمام سلسله شرط‌های آن داده شده‌اند، در قیاس‌ها به کار می‌رود و باعث می‌شود عقل محض در قیاس‌ها به دنبال شرطی که دیگر مشروط نیست باشد، و به ایده برسد.

و به آن ایده عینیت بخشد موجب جدل می‌گردد که در نظر وی، از این سوء کاربرد نمی‌توان گریخت و عقل به ناچار با آن روبه‌روست، حتی اگر به آنها آگاه و هوشیار باشیم. این سوء کاربرد تمایل عقل محض در قیاس‌ها موجب به وجود آمدن سه ایده نفس، جهان و خدا می‌شود که ایده نفس با قیاس حملی، ایده جهان با قیاس شرطی و ایده خدا متناظر با قیاس انفصالی است.

کانت در مرحله بعد در پی توجیه استنتاج ایده‌ها از قیاس‌هاست. وی بر این نظر است که عقل در هریک از این استنتاج‌ها از مقولات نسبت که متعلق به فاهمه هستند (و صرفاً باید در مورد امور حسی و تجربی به کار روند) استفاده می‌کند. در مورد ایده نفس، از مقوله جوهر و در مورد ایده جهان، از مقوله علیت و درباره ایده خدا از مقوله مشارکت (به ناحق) استفاده می‌کند.<sup>(۱۳)</sup>

### ۳. آنتی‌نومی‌ها محصول ایده جهان

عقل با توجه به تمایلش به سوی مطلق، از قیاس شرطی استفاده می‌کند و به ایده جهان می‌رسد. این اصل که «اگر مشروطی داده شود، همه شرایط آن نیز به همان سان داده شده است» به ایده جهان منجر می‌شود. جهان هیچ‌گاه در تجربه داده نمی‌شود و از این رو، عقل آن را در غیر تجربه می‌جوید. در اینجا، عقل به توالی مجموعه پدیدارهای جهان در زمان و مکان نظر دارد و چون می‌خواهد به کل پدیدارها دست یابد آن را از دسترس تجربه دور می‌کند. عقل این توالی پدیدارها را که رابطه علیت بین آنها برقرار است آن قدر ادامه می‌دهد تا به امری که دیگر در زمان و مکان نمی‌گنجد می‌رسد و آن را «جهان» به عنوان مجموعه امور مشروط که خودش نامشروط است، می‌نامد. عقل با عینیت بخشیدن به ایده جهان و استفاده تقویمی و نه تنظیمی از آن، به ناچار به تعارضات یا آنتی‌نومی‌ها دچار می‌شود و به احکامی می‌رسد که

حال از آن‌رو که سه نوع قیاس حملی، شرطی و انفصالی وجود دارد، عقل دارای سه ایده یا تصور خواهد بود که متناظر با آنها هستند. کانت در این‌باره در *تمهیدات* می‌گوید: «همان‌طور که من منشأ مقولات را در افعال چهارگانه منطقی کلیه احکام فاهمه یافته بودم، کاملاً طبیعی بود که منشأ تصورات را در وجوه سه‌گانه قیاس جست‌وجو کنم؛ زیرا چون چنین مفاهیم محض عقلی (تصورات استعلایی) به ما داده شده، آنها را در صورتی که فطری محسوب نکنیم، در هیچ جا نمی‌توان یافت، مگر در همین فعل عقلی [قیاس]، که از آن حیث که صرفاً به صورت نظر دارد مقوم عنصر منطقی قیاس است، اما از آن حیث که احکام فاهمه را که مقدم بر تجربه بر حسب این یا آن صورت تعیین یافته‌اند، تمثیل می‌بخشد، مقوم مفاهیم استعلایی عقل محض است. اختلاف انواع قیاس بر حسب صورت، موجب انقسام قیاس به اقسام حملی و شرطی و انفصالی است. بنابراین، مفاهیم عقلی مبتنی بر قیاس، اولاً، متضمن تصور موضوع کامل (ذات جوهری) است؛ ثانیاً، متضمن تصور سلسله کامل شرط‌ها و ثالثاً، تعیین بخشیدن به همه مفاهیم در تصور یک مجموعه کامل از امور ممکن.» تصور اول، مربوط به نفس است، دومی مربوط به جهان و سومی مربوط به خدا، و از آن‌رو که این هر سه تصور، هریک به نحوی محل جدل واقع می‌شوند، براساس آنها جدل محض را کلاً به مغالطه عقل و تعارض عقل محض و به ایده‌آل عقل محض تقسیم کرد.<sup>(۱۲)</sup>

کانت برحسب سنت اهل منطق انواع سه‌گانه قیاس را مسلم می‌گیرد. به هریک از این صورت‌های قیاسی یک تصور از تصورات سه‌گانه عقل تعلق دارد؛ هر سلسله‌ای را خواه حملی و خواه شرطی، می‌توان ادامه داد و از مشروط‌ها گذر کرد و رو به سوی نامشروط داشت. این تمایل عقل به سوی مطلق و نامشروط که از طریق قیاس‌های سه‌گانه شکل می‌گیرد، اگر نادرست به کار رود

طرفین دعوا را به یک درجه و قوت اثبات می‌کند و با خود به ناسازگاری می‌افتد.

آنتی‌نومی‌ها که به ایده جهان مربوطند، بیش از مغالطه و ایده‌آل عقل که به نفس و خدا مربوطند ما را می‌فریبند؛ زیرا ایده خدا با عالم پدیداری سروکار ندارد. ایده نفس هم که با پدیدارها سروکار دارد از آن درمی‌گذرد؛ اما تعارضات به پدیدارها مرتبطند و از آنها در نمی‌گذرند، بلکه آنها را در یک سیر نامتناهی ادامه می‌دهند. از این‌رو، این شبهه را که آنها نادرست نیستند - زیرا از حد پدیدارها تجاوز نکرده‌اند - به وجود می‌آورند و در نهایت، به قضایای علمی که قضایای ترکیبی پیشینی هستند شبیه‌ترند. (۱۴)

کانت آنتی‌نومی‌ها را در بیدار شدن از خواب جزمی، تأثیرگذارتر و قوی‌تر از ایده‌های دیگر می‌داند. احکامی در دو سو داریم که در برابر یکدیگرند و با روش جزمی نمی‌توان یکی را به نفع دیگری کنار گذاشت و از آنها راه خلاصی وجود ندارد و گویی می‌خواهد تا عقل را به زانو درآورد. کانت می‌گوید: «اینک ما شاهد حیرت‌انگیزترین پدیده عقل آدمی هستیم که نظیر آن در هیچ مورد استعمال دیگری از عقل مشهود نیست. اگر طبق معمول، پدیدارهای عالم حواس را به عنوان نفس‌الامر اشیا تصور کنیم... در واقع، نقادی ناگزیر خود را نادیده انگاریم، تضاد دور از انتظاری دیده می‌شود که رفع آن هرگز به طریقه جزمی معمول، ممکن نیست؛ چراکه می‌توان هم وضع مقابل را با دلایلی بالسویه با دلایلی واضح - که من خود صحت همه آنها را تضمین می‌کنم - اثبات کرد، و بدین‌سان، عقل می‌بیند که در خودش، علیه خودش، دو دستگی به وجود آمده است...» (۱۵)

کانت برای اینکه از تعارضات که نقطه عزیمت و روشن‌نگرند، نهایت بهره را ببرد، هر دو طرف نزاع را اثبات می‌کند تا به خوبی نشان داده شود که هر دو طرف از دلایلی مستدل برای اثبات خود و نفی طرف مقابل استفاده

می‌کنند. با این کار، به بهترین نحو ماهیت جدلی عقل روشن می‌شود. در نظر کانت، خود طبیعت، این تعارضات را شکل داده تا عقل را متوجه حدود خود کند و فصل‌الخطابی است که ضرورتاً باید خطایی را که در مفروضات عقل نهفته است مکشوف سازد؛ زیرا ممکن نیست که از دو قضیه متناقض، هر دو صادق یا کاذب باشند، مگر اینکه بر فروض نادرستی استوار باشند. (۱۶)

کانت در راستای ایجاد نظامی منسجم، آنتی‌نومی‌های چهارگانه را متناظر با چهار حکم منطقی می‌داند. از این‌رو، تعدادشان فقط چهارتاست و کمتر و بیشتر از چهارتا نیستند. وی در تمهیدات می‌گوید: «این‌گونه تصورات متعالی بیش از چهار نیست و این درست برابر با تعداد انواع مقولات است، و هریک از آنها منحصراً ناظر به تمامیت مطلق سلسله شرایط امری است که به صورت آمده است. همچنین به ازای این چهار تصور مربوط به جهان، فقط چهار نوع قضایای جدلی‌الطرفین در عقل محض وجود دارد.» (۱۷)

کانت دو آنتی‌نومی یا تعارض اول را تعارضات ریاضی یا ایستا و دو تعارض دوم را تعارضات دینامیکی یا پویا می‌نامد. در تعارض‌های ریاضی، امور مرتبط یا مفهوم مورد بحث متجانس و از یک جنس‌اند، اما در تعارض‌های دینامیکی، مفهوم مورد اختلاف غیرهمجنس و ناهمگون است.

«به طور خاص ارتباط ریاضی ضرورتاً مستلزم آن است که اموری که ارتباط می‌یابند (در مفهوم اندازه) متجانس باشند، اما ارتباط دینامیکی اصلاً مستلزم چنین تجانسی نیست. اگر مقدار شیء ممتد مورد نظر باشد، می‌باید همه اجزا با خودشان و با کل، تجانس داشته باشند، و حال آنکه در ارتباط علت و معلول، تجانس در واقع می‌تواند وجود داشته باشد، اما ضروری نیست...» (۱۸)

تعارض یا آنتی‌نومی اول به کمیت زمانی و مکانی

آنکه جهانی را که همه مکان‌ها را پر می‌کند، چونان یک کل براندیشیم، باید هم‌نهاد متوالی بخش‌های یک جهان بی‌کران همچون فراساخته نگریسته شود؛ یعنی می‌بایستی یک زمان بی‌پایان در برشماری همه شیء‌هایی که با هم موجودند، همچون سپری‌شده نگریسته آید، و این امر ناممکن است. بنابراین، یک مجموعه بی‌پایان شیء‌های واقعی، نمی‌تواند چونان یک کل داده شده در نظر گرفته شود، و در نتیجه، همچنین نمی‌تواند چنان‌که هم‌هنگام داده شده باشد، نگریسته آید. پس، جهان به لحاظ استنش [شکل] خود در مکان بی‌کران نیست.»<sup>(۱۹)</sup>

کانت زمان را مجموعه آفات می‌داند که هر آن بعد از آن دیگر به فعلیت می‌رسد. از این‌رو، به این نتیجه می‌رسد که این آن بالفعلی که در آن هستیم مستلزم آن است که آفات پیشین به فعلیت رسیده باشند تا به این آن کنونی رسیده باشیم. حالا اگر جهان را از لحاظ زمان ازلی در نظر بگیریم، هیچ‌گاه به این آن کنونی نمی‌رسیم؛ پس در نتیجه، جهان آغاز زمانی داشته است.

کانت در باب اثبات محدودیت مکانی جهان نیز معتقد است که اگر جهان از نظر مکانی نامتناهی باشد، در آن صورت، متشکل از بی‌نهایت اشیا خواهد بود که به طور هم‌زمان با یکدیگر موجودند، اما باید گفت که بر طبق اصل متعارفه شهود، ما تنها می‌توانیم از یک مقدار تصویری به دست آوریم که فرض کنیم مرکب از اجزاست و تا از اجزا تصویری نداشته باشیم قادر به تصور کامل هم نخواهیم بود. کانت مقدار را ممتد می‌داند آن‌گاه که تمثیل اجزا، تمثیل کل را ممکن سازد و بالتیجه بر کل ضرورتاً تقدم داشته باشد. پس چون اجزا بی‌نهایت و نامتناهی است و نمی‌توان آنها را تصور کرد، از این‌رو، کل آنها را هم نمی‌توان تصور کرد؛ در نتیجه، جهان متناهی است. همچنین اگر عالم از نظر مکان نامتناهی باشد، احاطه و ادراک به آن مکان نامتناهی جز از طریق اضافه شدن متوالی

جهان مربوط است، و متناظر با مقوله کمیت، تعارض دوم به اجزای تشکیل‌دهنده جهان مرتبط است و متناظر با مقوله کیفیت، تعارض سوم به جبر و اختیار انسان مربوط است که متناظر با مقوله نسبت است و سرانجام، تعارض چهارم به بودن یا نبودن واجب‌الوجود و ممکن بودن سلسله علل مربوط است که متناظر با مقوله جهت است. کانت به قول خود در باب اثبات طرفین نزاع، در تعارضات عمل می‌کند. او برای اثبات «برنهاد» (موضع عقل‌گرایان) و «برابرنهاد» (موضع تجربه‌گرایان)، از برهان خُلف استفاده می‌کند و نادرستی فرض مخالف را نشان می‌دهد.

### ۳-۱-۳. آنتی‌نومی اول

۳-۱-۱. اثبات برنهاد: در تعارض اول، برنهاد این است که جهان از لحاظ زمان و مکان متناهی است. کانت برای اثبات آن می‌گوید: «وگرنه فرض کنید جهان در زمان آغازی نداشته باشد: در این صورت، تا هر لحظه داده شده از گیتی گذشته است و در نتیجه، سلسله بی‌پایانی از حالت‌های متوالی شیء‌ها در جهان سپری شده است. اینک بی‌پایانی یک سلسله درست در این نهفته است که سلسله هرگز نمی‌تواند از طریق هم‌نهاد متوالی فراساخته (کامل) شود. بنابراین، یک سلسله جهانی بی‌پایان که سپری شده باشد، غیرممکن است.» وی برای اثبات محدودیت در مکان می‌گوید: «عکس آن را فرض گیرید: در این حال، جهان یک کل داده شده بی‌پایان از شیء‌هایی خواهد بود که هم‌هنگام [هم‌زمان] وجود دارند. اکنون، ما اندازه یک کم را که در چهارچوب مرزهای معین هرگونه سبش [شهود] داده نشود، به هیچ شیوه بر نمی‌توانیم اندیشید، مگر فقط از راه هم‌نهاد بخش‌های آن کم، و تمامیت چنین کمی را از هیچ طریق بر نمی‌توانیم اندیشید، مگر از راه هم‌نهاد فراساخته، یا به وسیله افزایش مکرر یکان به یکان بر این پایه. به منظور

اجزا در زمان نامتناهی میسر نیست و همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد، ممکن نیست زمان نامتناهی را سپری‌شده بدانیم.

نقد: در این باب می‌توان انتقادهایی بر کانت وارد کرد:

۱. کمپ اسمیت در نقد استدلال مبنی بر عدم تناهی زمان، به دو نکته مهم اشاره کرده است: نخست اینکه در این استدلال، کانت مفهوم «سپری شدن»<sup>(۲۰)</sup> را با مفهوم «به تمامیت رسیدن»<sup>(۲۱)</sup> معادل در نظر گرفته، در حالی که مجاز به چنین کاری نبوده است... ثانیاً، ماهیت زمان را می‌توان «نامتناهی بالفعل» در نظر گرفت و در عین حال، آن را پیوسته سیال و در حال گذر دانست. در این صورت، دیگر اشاره به یک آن بالفعل به عنوان نقطه تلاقی گذشته با آینده بی‌معنا خواهد بود.<sup>(۲۲)</sup>

۲. کانت اصل متعارفه شهود را که به نظام فلسفی خودش تعلق دارد تحمیل می‌کند، حال آنکه چرا نتوان یک کل را به غیر از اجزایش مورد ملاحظه قرار داد؟ «یک مقدار ممکن است از نظر دیگری جز مجموعه‌ای از آحاد متعاقب دیده شود. آیا باید وقتی یک مایل را تصور می‌کنیم، همیشه آن را مجموعه ۱۷۶۰ یارد تصور کنیم؟ و اصلاً چرا یک مایل را از حیث وحدت یک مایل ملحوظ نداریم؟»<sup>(۲۳)</sup>

۳. بر فرض پذیرفتن این اصل، آیا می‌توان از محال ذهنی، محال عینی را نتیجه گرفت؟ مگر شرط وجود اعیان خارجی، امکان فهم آنها برای ماست؟ در نظر کمپ اسمیت، «... کانت از یک محال ذهنی، یعنی ناممکن بودن تصور یک مقدار نامتناهی، محال عینی، یعنی ناممکن بودن امتداد نامتناهی جهان را نتیجه گرفته است.»<sup>(۲۴)</sup>

۴. اگر اصل متعارفه شهود را ملاک قرار دهیم، با همین ملاک می‌توان محدودیت مکانی جهان را هم رد کرد؛ زیرا درست است که در آن صورت اجزای جهان محدود خواهند بود، اما به قدری کثیرند که در تصور نمی‌گنجند و از این رو، باید حکم کرد که جهان محدود نیست (البته اگر همانند کانت قایل به قوه‌ای به نام عقل با آن اوصاف

عطش و تمایل به امر نامشروط و ایده جهان نباشیم).

۵. کانت به براهین دیگری که برای اثبات نامتناهی بودن مکانی جهان اقامه شده، از جمله برهان تُرس و سُلَم و... نمی‌پردازد.

۱-۳. اثبات برابرنهاد: کانت بعد از اثبات برنهاد، سعی در اثبات برابرنهاد (نامتناهی بودن جهان از نظر زمانی و مکانی) دارد. وی می‌گوید: «جهان آغازی ندارد، و در مکان نیز مرزهایی دارد، بلکه هم از نظرگاه زمان و هم از نظرگاه مکان، بی‌کران است. برهان: وگرنه فرض نهدید: جهان آغازی داشته باشد، ولی چون آغاز، یک برجاهستی است که مقدم بر آن، زمانی وجود دارد که در آن زمان، شیء وجود ندارد، پس باید قبلاً زمانی بوده باشد که در آن زمان، فی‌نفسه گونه‌ای شرط برجاهستی را که متمایز باشد از شرط نهستی، دارا نیست (حال خواه فرض کنیم که این شیء به خودی خود به وجود آید، خواه از راه یک علت دیگر). در جهان بسی سلسله‌های شیء‌ها آغاز توانند شد، ولی خود جهان هیچ آغازی نمی‌تواند داشت و بنابراین، در رابطه با زمان، گذشته بی‌کران است.

«[درباره نامتناهی بودن مکانی] عکس آن را فرض کنید و آن اینکه جهان در مکان پایانی قرار دارد و محصور است. در این صورت، جهان در یک مکان تهی خواهد بود که محصور نیست... بنابراین، نسبتی از شیء‌ها به مکان در کار خواهد بود. اینک، چون جهان یک کل مطلق است که در بیرون آن هیچ‌گونه برابر ایستای سهش [شهود] یافته نمی‌شود و در نتیجه، هیچ نوع متضایف جهان، وجود ندارد که جهان با آن متضایف، نسبت داشته باشد. پس نسبت جهان به مکان تهی عبارت خواهد بود از نسبت جهان با هیچ‌گونه برابر ایستا. ولی چنین نسبتی، و در نتیجه، همچنین محدودیت جهان به وسیله مکان تهی، هیچ است. بنابراین، جهان به لحاظ مکان به هیچ روی محدود نیست؛ یعنی از نگرگاه استنش [شکل]



بیکران است.» (۲۵)

شیئی متجانس، سابق و مستقل از عالم می‌باشد. این عقیده صحیح نیست؛ زیرا زمان، مقدار حرکت است که با وجود عالم متحرک یافت می‌شود و هنگامی که بپذیریم عالم در زمان ایجاد نشده است، مستلزم این نتیجه نیست که عالم قدیم است - همان‌طور که در استدلال این نتیجه غلط گرفته شده است - بلکه احتمال دارد عالم قدیم یا حادث باشد که با زمان به وجود آید، و یا اینکه زمان با عالم به وجود آید...» (۲۶)

۳. کانت این اجازه را ندارد که از اصول فلسفه خود در اثبات طرفین نزاع استفاده کند. طرفین تعارضات هیچ‌کدام مکان را ذهنی تلقی نمی‌کنند، اما همان‌گونه که ملاحظه شد، کانت در اثبات این مدعا، مکان را همان مکان فلسفه خود (ایده‌آلیسم استعلایی) لحاظ کرد. «کانت تعارضات را از منظر جهان‌شناسی واقع‌گرایانه و در عین حال، جزمی طرح کرده است. در این نگرش، مکان امری واقعی و به منزله ظرف اشیا لحاظ می‌شود. از این رو، فرض وجود نسبتی میان جهان و مکان محیط بر آن - در چنین نگرشی - اشکالی ایجاد نمی‌کند. اما نظریه خود را مبنی بر اینکه مکان صرفاً صورت شهودات خارجی است - نه امر واقعی - در این استدلال وارد کرده است.» (۲۷)

نقد:

کانت می‌گوید: اگر جهان، آغاز زمانی داشته باشد، باید زمانی پیش از جهان بوده باشد و چون در آن زمان جهان نیست، از این رو، حادثه‌ای رخ نخواهد داد و چون آن آنات تهی‌اند و از هیچ، هیچ پدید نمی‌آید و آن آنات زمان تهی خواهند بود و در نتیجه، آنات هیچ تفاوتی و مزیتی نسبت به یکدیگر نخواهند داشت و اگر جهان بخواند در یکی از این آنات به وجود آید این مشکل پیش خواهد آمد که در کدام یک از آنات به وجود آید؛ بنابراین، جهان از لحاظ زمانی نامحدود است.

کانت برای اثبات عدم تناهی مکانی جهان هم می‌گوید: اگر جهان از لحاظ زمانی محدود باشد، به ناچار نوعی نسبت و رابطه با آنچه جهان را محدود کرده و بر آن احاطه یافته خواهد داشت؛ مانند رابطه جزیره و دریا که با هم نسبت دارند. مکان خالی توهم و هیچ است؛ زیرا مکان را زمانی می‌توانیم دریافت کنیم که اشیا در مکان باشند. به عبارت دیگر، مکان صورت شهود است که ما با آن مکان اشیا را مشخص می‌کنیم، اما خود آن مکان نمی‌تواند مستقلاً وجود داشته باشد و جهان را احاطه کرده باشد؛ پس جهان از نظر مکانی نامحدود است.

۱. کانت صرفاً، جهان را مادی لحاظ کرده، در حالی که

می‌توان موجوداتی غیرمادی را نیز لحاظ کرد.

مراد کانت از «جهان» چیست؟ اگر منظور وی «جهان مادی» باشد، در این صورت، می‌توان گفت: فرض عدم آن مستلزم این نیست که در عالم هستی صرفاً با زمان خالی از وجود مواجه شویم؛ زیرا می‌توان موجوداتی غیرمادی را فرض کرد که بر وجود جهان مادی تقدم داشته باشند.

۲. می‌توان تعریف کانت از زمان را که در این استدلال، «امری متجانس که وابسته به عالم نیست» تعریف شده، نپذیرفت. «این استدلال مبتنی بر این عقیده است که زمان،

۲-۳. آنتی‌نومی دوم  
در تعارض یا آنتی‌نومی دوم که متناظر با مقوله کیفیت است، تعارض در باب کیف نهایی عالم به وجود می‌آید، مسئله این است که اجزای نهایی عالم بسیط است یا اصلاً هیچ‌گاه به بسایط نمی‌رسیم و تقسیم تا بی‌نهایت ادامه دارد؟  
۱-۳. اثبات برنهاد: برنهاد مدعی است که تقسیم تا بی‌نهایت ادامه ندارد و سرانجام در تقسیم به جزء لایتجزی می‌رسیم. کانت برای اثبات این مدعا می‌گوید: «وگرنه، فرض کنید که جوهرهای مرکب از جزءهای ساده تشکیل نشده باشند. در این صورت، اگر هرگونه ترکیب

شیء مرکب، ترکیب یافته از هیچ باشد؟ بنابراین، جهان از اجزای لایتجزی و بسیط تشکیل شده است.

**نقد:** کانت در اینجا به «مناد» لایب‌نیس نظر دارد: جوهری بسیط که همه چیز از آنها ترکیب شده است. اما وی دچار این اشتباه شده که «ممتد» را معادل «مرکب» لحاظ کرده و به ناچار «ممتد» را در برابر و متضاد «مرکب» که «بسیط» می‌باشد، قرار داده است.<sup>(۲۹)</sup>

**۲-۳. اثبات برابرنهاد:** برابرنهاد مدعی است که هیچ شیء مرکبی در جهان از جزءهای ساده تشکیل نیافته است، و هیچ جا در جهان، هیچ چیز ساده وجود ندارد. کانت برای اثبات آن، استدلال می‌کند که شیء مرکب امتداد دارد و به ناچار اجزایی که آن را تشکیل داده‌اند باید امتداد داشته باشند تا از ترکیب آنها جسم مرکب، که امتداد دارد، به وجود آید. در این صورت، آن اجزا چون امتداد دارند، به حکم عقل لاجرم تقسیم‌پذیر خواهند بود و هیچ‌گاه به بساطی که ممتد نیستند نمی‌رسیم؛ زیرا در آن صورت، باید بر این نظر باشیم که از ترکیب اجزای بی‌بُعد و غیرممتد، ترکیبات ممتد به وجود آید که عقل آن را نمی‌پذیرد. در ضمن کانت معتقد است که اجزای بسیط به تجربه در نمی‌آیند و تجربه نیز (به مانند عقل) به عدم امکان آن حکم می‌کند.

در این تعارض، هم برنهاد و هم برابرنهاد، پدیدار و ناپدیدار را به جای یکدیگر لحاظ می‌کنند. «در برنهاد ناپدیدارها به جای پدیدارها لحاظ می‌شوند و در برابرنهاد پدیدارها به جای ناپدیدارها لحاظ می‌شوند.»<sup>(۳۰)</sup>

در برنهاد، اجزای بسیط ناپدیدارند؛ زیرا به تجربه در نمی‌آیند و این در حالی است که آن را پدیدار می‌دانند؛ زیرا قایل به وجود آنها می‌شوند. در طرف برابرنهاد هم، پدیدار که اشیا هستند، ناپدیدار می‌شوند؛ یعنی آن‌قدر تقسیم می‌شوند که دیگر به تجربه در نمی‌آیند و از این رو، ناپدیدار می‌شوند.

در اندیشه رفع شود، هیچ جزء مرکب، و در نتیجه (چون هیچ جزء ساده وجود نمی‌دارد) هیچ جزء ساده نیز باقی نمی‌ماند؛ یعنی هیچ چیز باز نمی‌ماند، و بدین سان، هیچ جوهری داده نمی‌شود. بنابراین، یا رفع هرگونه ترکیب در اندیشه ناممکن است، یا باید پس از رفع ترکیب، چیزی که بدون هیچ‌گونه ترکیب وجود داشته باشد، باقی بماند؛ یعنی امر ساده. ولی در مورد نخست، امر مرکب به نوبه خود از جوهرها ترکیب نشده است (زیرا در جوهرها، ترکیب فقط یک اضافت تصادفی آنهاست که بدون آن اضافت، جوهرها همچنان باید به مثابه هستومندهای خودپاینده، برقرار باشند). ولی چون این مورد با فرض پیشین متناقض است، پس فقط مورد دوم باز می‌ماند؛ و آن اینکه امر مرکب جوهری در جهان، از جزءهای ساده درست شده است. از اینجا بی‌میانجی چنین برمی‌آید که شیءهای جهان، جملگی هستومندهای ساده‌اند؛ و اینکه ترکیب، فقط یک حالت بیرونی شیءهای جهان است، و نیز اینکه هرچند ما هرگز نمی‌توانیم جوهرهای بن‌پاری را کاملاً از این حالت همبستگی برون‌نهم و منفرد سازیم، با این‌همه، خرد می‌باید جوهرهای بن‌پاری را چونان نخستین درون‌آخته‌های هرگونه ترکیب، و در نتیجه، چونان هستومندهای ساده، مقدم بر هرگونه ترکیب، براندیشد.<sup>(۲۸)</sup>

استدلال کانت در برنهاد که قایل به اجزای بسیط و تقسیم‌ناپذیر است، این است که اگر در تقسیم جوهرهای مرکب به اجزای تقسیم‌ناپذیر نرسیم و تقسیم تا بی‌نهایت ادامه داشته باشد، دیگر هیچ چیز باقی نمی‌ماند و رو به نیستی می‌رود. به عبارت دیگر، ترکیب یک امر اضافی و عارضی است و از این رو، باید اجزای تقسیم‌ناپذیری باشند که عمل ترکیب بر آنها اعمال شود، وگرنه در صورت از بین رفتن ترکیب و ادامه یافتن تقسیم تا بی‌نهایت، دیگر چیزی باقی نخواهد ماند، و چگونه ممکن است که یک

**نقد:** در این باب کمپ اسمیت، مفسر کانت، اعتقاد دارد: نکته اساسی استدلال فوق این است که هر پدیده‌ای باید علت کافی برای پدید آمدن خود داشته باشد. اما در علیت طبیعی، به دلیل اینکه پدیده‌ای که علت محسوب می‌شود، به نوبه خود، معلول پدیده دیگری است و همین‌طور الی آخر...، به نظر می‌رسد که هیچ پدیده‌ای نمی‌تواند علت تامه معلول خود تلقی شود؛ در نتیجه، سلسله علل باید به علتی آغازین یا علت‌العلل ختم شود. در نقد این مطلب می‌توان گفت: اینکه سلسله علل، پدیده‌ای نامتناهی باشد، دلیل بر عدم کفایت علت قریب نخواهد بود؛ به عبارت دیگر، علیت طبیعی در هر مرحله و در خصوص یک پدیده خاص را، علیت کافی محسوب کرد و در عین حال، سلسله علل و معلول‌ها نامتناهی دانست. (۳۳)

**۳-۳-۲. اثبات برابرنهاد:** برابرنهاد مشعر است بر اینکه اختیاری در کار نیست و هرچه در جهان حادث می‌شود برطبق قوانین طبیعت حادث می‌شود. کانت برای این ادعا این‌طور استدلال می‌کند: سلسله علل در لحظه معینی از زمان آغاز می‌شود که بلافاصله در پی لحظه دیگری از زمان خواهد آمد. آن امری که در لحظه آغاز سلسله علل حادث می‌شود هیچ ربطی به آنچه در لحظه قبل از آن حادث شده ندارد و از آن تعینی نپذیرفته است. اما چنین نتیجه‌ای با دومین تشابه از تشابهات تجربه (هر حادثه‌ای برحسب یک قاعده، در اثر حادثه دیگری که بلافاصله مقدم بر آن است، متعین می‌شود)، ناسازگار است. پس در نتیجه، در جهان اختیاری در کار نیست. (۳۴)

**نقد:**

۱. تعارض اصلی باید میان مدعای برنهاد و برابرنهاد برقرار باشد نه میان استدلال‌های مربوط به آن دو، در حالی که در تعارض سوم، استدلال مربوط به برنهاد با استدلال مربوط به برابرنهاد متعارض است؛ به گونه‌ای که اگر استدلال نخست را معتبر بدانیم، استدلال دوم نامعتبر

**نقد:** گویا موضوع در برنهاد (تز) و برابرنهاد (آنتی تز) به یک معنا به کار نرفته و از این‌رو، به علت عدم وحدت موضوع، تناقضی وجود ندارد. «کانت در استدلال برنهاد به جهان‌شناسی لایبنیتس نظر دارد. ولی در بیان این استدلال، گویی آن منظر را کاملاً ترک گفته و مرادش از شیء مرکب، جسم ممتدی است که از طریق شهود تجربی ادراک می‌گردد و لاجرم در مکانی واقع شده است. براین اساس، کمپ اسمیت معتقد است که موضوع استدلال بخش برنهاد «جوهر» به منزله شیء فی‌نفسه است، در حالی که موضوع استدلال بخش برابرنهاد «جسم محسوس» می‌باشد. در این صورت، فی‌الواقع، تعارضی در میان نخواهد بود...» (۳۱)

### ۳-۳-۲. آنتی‌نومی سوم

آنتی‌نومی سوم که از سنخ آنتی‌نومی‌های دینامیکی و پویاست، متناظر با نسبت است و آنچه که در این تعارض، مورد جدل واقع می‌شود این است که آیا در جهان صرفاً علیت طبیعی و مکانیکی حاکم است یا علیت دیگری از نوع آزادی وجود دارد؟

**۳-۳-۱. اثبات برنهاد:** برنهاد بر آن است که علاوه بر علیت طبیعی، علیت از نوع آزادی نیز در جهان وجود دارد. کانت در تلاش خویش برای اثبات این مدعا این‌گونه استدلال می‌کند که اگر علیت صرفاً طبیعی و جبری باشد، هر حادثه‌ای مسبوق به علتی که بر آن مقدم است خواهد بود و این علت هم به نوبه خود وقتی قابل تبیین خواهد بود که آن را معلول علتی که بر آن مقدم است بدانیم و همین‌طور الی آخر. نتیجه آنکه هیچ‌گاه به علتی که خودش، علت نداشته باشد نخواهیم رسید و در نتیجه، به درستی نمی‌توان جهان را تبیین کرد، بلکه باید به علتی که خود، علتی ندارد قایل شویم. این نوع علت از فاعلیت بالطبع و خودانگیخته مطلق خبر می‌دهد. (۳۲)

خواهد بود و بعکس.<sup>(۳۵)</sup>

۲. کانت برای اثبات این مدعا به اصل تشابهات تجربی که از اصول تفکر خویش است، متوسل می‌شود، حال آنکه ادعا دارد بر طبق فلسفه‌های جزمی دست به اثبات طرفین جدل می‌زند و ماهیت جلی عقل محض را آشکار می‌کند.

#### ۳-۴. آنتی‌نومی چهارم

تعارض چهارم متناظر با مقوله جهت است و آنچه موضوع جدل است، وجود داشتن یا نداشتن واجب‌الوجودی است که یا بخشی از جهان است و یا علت آن.

۱-۳-۴. اثبات بر نهاد: بر نهاد مدعی است که علاوه بر این جهان و وجودات ممکن، وجود واجبی هست. کانت برای اثبات این ادعا، استدلال می‌کند که جهان تجربه، عالم امور متغیر است و هر تغییری فقط زمانی قابل تبیین است که معلول تغییری دیگر و آن تغییر دیگر هم به نوبه خود معلول تغییری دیگر و همین‌طور الی آخر؛ اما اگر این سلسله به وجودی که قائم به خود است و واجب است نرسد، به نهایت نمی‌رسد و کامل نمی‌شود و از این‌رو، موجود نمی‌شود؛ پس در نتیجه، وجود واجبی علاوه بر وجودات متغیر و ممکن وجود دارد.<sup>(۳۶)</sup>

۲-۳-۴. اثبات برابر نهاد: برابر نهاد مشعر بر این است که واجب‌الوجود بالذاتی که جزئی از این جهان باشد و یا علت آن باشد، در کار نیست و هر آنچه هست همین وجودات متغیر و ممکن است. برهان کانت برای اثبات این مدعا این است که اگر چنین وجود واجبی در کار باشد، از دو حال خارج نیست: یا جزئی از جهان است و یا آنکه خود، همان عالم می‌باشد.

اگر جزئی از جهان باشد در آن صورت، در سلسله علل، می‌بایست اولین حلقه باشد و خودش معلول علتی دیگر نباشد، اما مشکل اینجاست که با توجه با اینکه جزئی از جهان است باید زمانی و در زمان باشد و در

این صورت، با تشابه دوم از تشابهات تجربه قابل پذیرش نیست که چیزی در زمان باشد و از پی چیز دیگری نیامده باشد؛ پس جزئی از جهان نیست. شق دوم فرض این بود که واجب‌الوجود کل و خود جهان باشد. به عبارت دیگر، واجب‌الوجود سلسله علت‌ها و معلول‌ها لحاظ شود که این شق هم مقبول نیست؛ زیرا لازمه‌اش این است که سلسله‌ای که خود یکسره مرکب از حلقه‌های مشروط و ناضروری است، همان وجود نامشروط و ضروری است و پیداست که چنین امری محال است. به عبارت دیگر، اگر هیچ‌یک از اجزای این سلسله، واجب‌الوجود نباشد، در آن صورت، خود سلسله واجد ضرورت نتواند بود. کانت فرض دیگر را که عبارت بود از اینکه واجب‌الوجود در بیرون جهان و علت آن است، این‌گونه رد می‌کند که واجب‌الوجود اگر بخواهد به عنوان یک علت عمل کند ناگزیر باید فعل خود را به عنوان علتی که در زمان واقع است اعمال کند؛ اما هر آنچه زمانی است، دیگر در بیرون از جهان نتواند بود، بلکه ضرورتاً جزئی از آن خواهد بود. **نقد:** کانت در اینجا نیز برای اثبات مدعا دست به دامان اصل تشابهات تجربی که برخاسته از فلسفه استعلایی خویش است، می‌شود که با ادعای خویش مبنی بر اینکه با فلسفه‌های جزمی هر دو طرف جدل را اثبات خواهد کرد ناسازگار است و در نتیجه، مجاز نیست که از اصول فلسفه خویش در اثبات طرفین جدل استفاده کند.

#### نگاهی کلی به تعارضات

کانت در کشف و طرح تعارضات، نه تنها به تقابل فلسفه‌های عقل‌گرایان و تجربه‌گرایان، بلکه به تقابل اندیشه‌های فلسفی و علم جدید که شاخص آن فیزیک نیوتنی بود پرداخته است که نمونه بارز آن توجه کانت به مکاتبات کلارک به عنوان نماینده فیزیک نیوتون و لایب‌نیتس است.<sup>(۳۷)</sup> از طرفی، خود علم جدید هم در

این راه ذهنی لحاظ کردن زمان و مکان است که وی با ملاحظه تقابل کلارک و لایبنیتس<sup>(۳۸)</sup> و مشاهده اشکالات نظرات آنان درباره زمان و مکان به این دیدگاه می‌رسد. در گام بعدی، وی با تکیه بر منطق قدیم، مقولات را استنتاج می‌کند که صرفاً بر داده‌های حسی که لباس زمان و مکان پوشیده‌اند اطلاق می‌شود و بدین ترتیب، تجربه استعلایی حاصل می‌شود. این تجربه فقط مشعر بر جهان پدیداری است و نمی‌تواند خبری از عالم ناپدیداری یا فی‌نفسه بدهد. اگر مقولات فاهمه در غیر موارد داده‌های حسی به کار روند و درباره عالم فی‌نفسه حکم کنند به خطا خواهند رفت؛ زیرا کاربرد صحیح این مقولات صرفاً در اطلاق بر شهودات حسی است که تحت صور شهود، یعنی زمان و مکان، قرار گرفته. نتیجه آنکه زمان و مکان و همچنین مقولات دوازده‌گانه فاهمه صرفاً و فقط می‌باید درباره جهان پدیداری که حاصل ترکیب شیء فی‌نفسه و مجهول خارجی به عنوان ماده و زمان و مکان و همچنین در مرحله بعد، مقولات فاهمه به عنوان صورت است، به کار روند. حال با این نظام ایده‌آلیستی استعلایی، کانت به سراغ آنتی‌نومی‌ها می‌رود و پس از دسته‌بندی آنها در دو دسته ریاضی و دینامیکی، برای رفع هر دسته از آنها راه‌حلی ارائه می‌دهد.

#### ۴-۱. حل تعارضات ریاضی

کانت دسته اول تعارضات را که همان تعارضات ریاضی و ایستا هستند، این‌گونه حل می‌کند که در این تعارضات، هم بر نهاد (تز) و هم برابر نهاد (آنتی‌تز) اشتباهند. به عبارتی، هیچ‌کدام از احکام با یکدیگر در تعارض نیستند؛ زیرا بر فروض درستی استوار نشده‌اند.

«در تعارضات دسته اول یا ریاضی، اشتباه در پیش‌فرض بود که این‌گونه دنبال می‌شد که چیز درون متناقض (یعنی پدیداری که به عنوان شیء فی‌نفسه باشد)

خویش نطفه‌های تعارضات را دارا بود؛ زیرا عناصر عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی در فیزیک نیوتن به کار رفته بودند و در نتیجه، زمینه شکل‌گیری تعارضات در خود علم جدید منطقی بود. این عناصر متضاد در تفکر نیوتن معلول تأثیرپذیری نیوتن از تفکر نوافلاطونیان به واسطه هانری مور و از طرفی، اثرپذیری از روح تجربه‌گرایی بریتانیایی بود که نماینده بزرگ آن جان لاک بود و نیوتن او را به خوبی می‌شناخت، و همچنین به اوج و کمال رسیدن استفاده از ریاضیات در طبیعیات که دکارت عقل‌گرا آن را پایه‌گذاری کرده بود و مبتنی بر عقل است. در نتیجه، می‌توان گفت: تعارضات ریشه در اندیشه‌های عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی، و همچنین در علم جدید که نمونه شاخص آن فیزیک نیوتنی بود داشت که به کانت به ارث رسیده بود و او آنها را زاینده و برآمده از ذات و طبیعت عقل محض و به واسطه قیاس می‌دانست و به ماهیت جدلی عقل نسبت می‌داد. وی برای رهایی عقل از این درگیری درونی به تکاپو می‌افتد و سرانجام آن را در ایده‌آلیسم استعلایی خویش می‌یابد.

#### ۴. راه‌حل کانت

کانت بر آن است که تعارضات را حل کند و در این زمینه، راه‌حل مشخصی پیشنهاد می‌کند و نمی‌پذیرد که پاسخ این پرسش بیرون از توان ماست و از این‌رو، بر آن نیست که باید به نادانی خود گردن نهیم و عقل در برابر نادانی سر تسلیم فرود آورد، بلکه این مسئله باید پاسخ‌دانی باشد و این پاسخ باید درست از همان سرچشمه‌ای یافت شود که مسئله و احکام جدلی‌الطرفین از آن برخاسته‌اند.

کانت با تقسیم عالم به «پدیدار» و «ناپدیدار» که نتیجه نظام «ایده‌آلیسم استعلایی» اش می‌باشد و این نظام هم ناشی از انقلاب کوپرنیکی (به معنای مطابقت عین با ذهن) است، به سراغ آنتی‌نومی‌ها می‌رود. گام نخست در

وجوهی از تمثلند، و گفتن اینکه صرف وجهی از تمثل، در خارج از تمثل ما نیز موجود است، تناقض آشکار است. پس، متعلق‌های حواس فقط در تجربه موجود است و اگر آنها را جدا از تجربه یا مقدم بر آن، در نفس الامر موجود بدانیم، در حکم آن است که تجربه را جدا از تجربه یا مقدم بر آن، همچنان دارای واقعیت دانسته باشیم» (۴۰)

از آن‌رو که تجربه نزد کانت استعلایی است، هر آنچه که به تجربه درآید به‌ناچار تحت اعمال اثر صور شهود و مقولات فاهمه خواهد بود. تناقض در آنجا حاصل می‌شود که می‌خواهیم چیزی را که تجربه کرده‌ایم از قید و بند شرایط تجربه جدا کنیم و تجربه را جدا از تجربه یا مقدم بر آن فرض می‌کنیم؛ به عبارت ساده‌تر، هم تحت شرایط تجربه باشد و هم نباشد. اینجاست که مفهوم متناقض بالذات را می‌سازیم.

جهان صرفاً یک ایده یا تصور است که در عقل محض قرار دارد و باید از آن برای تنظیم و وحدت‌بخشی نهایی کثرات تجربی استفاده کرد، نه اینکه چیزی پدیداری باشد که دارای زمان و مکان باشد، بلکه بی‌زمان و بی‌مکان است و در نتیجه، قول به تناهی یا عدم تناهی آن اشتباه خواهد بود. در تعارض دوم هم که بحث درباره اجزای نهایی عالم است، ما با مفهوم متناقض بالذات روبه‌رو هستیم؛ زیرا تز (برنهاد)، ناپدیدار را پدیدار، و آنتی‌تز (برابر نهاد)، پدیدار را ناپدیدار می‌کند و از این‌رو، هر دو به نحوی پدیدار و ناپدیدار را در یک مفهوم جا می‌دهد. بنابراین، به مفهوم متناقض بالذاتی می‌رسیم که هم پدیدار است و هم ناپدیدار. از این‌رو، کانت بر این اساس به مانند تعارض اول، حکم به نادرست بودن هر دو طرف می‌کند. «اجزای تجزیه‌پذیر و تجزیه‌ناپذیر، قابل تجربه نیست، در حالی که فرض بر این است که کامل شدن تقسیم را به تجربه می‌توان دریافت، در حالی که چنین نیست» (۴۱)

همان‌گونه که ملاحظه شد، کانت برای حل دسته اول

به عنوان امری قابل جمع در یک مفهوم عرضه شده بود، اما در دسته دوم تعارضات، یعنی در تعارض‌های دینامیکی، باطل بودن فرض مبتنی است بر اینکه چیزی که قابل جمع است، به صورت متناقض عرضه شده است؛ در نتیجه، در حالی که در مورد اول، قضایای متقابل هر دو غلط هستند، در این مورد، هر دو دسته قضایایی هستند که صرفاً به واسطه سوءفهم در مقابل یکدیگر واقع شده‌اند و می‌توانند صحیح باشند» (۳۹)

در آنتی‌نومی‌های ایستا، هر دو طرف کاذب است. در حقیقت، دو طرف در تناقض با هم نیستند؛ زیرا این تعارضات بر مفهومی متناقض بالذات پایه‌گذاری شده و هر حکمی اعم از سلبی و ایجابی (هرچند در ظاهر متناقض باشند) اشتباه خواهد بود؛ مانند اینکه بگوییم: «دایره مربع، گرد است» و در مقابلش هم گفته شود: «دایره مربع، گرد نیست» در این صورت، چون مفهوم اصلی (دایره مربع) متناقض بالذات است، در نتیجه، هر حکمی درباره آن لاجرم کاذب خواهد بود. حال باید دید که بر چه اساسی کانت مفهوم اصلی تعارض‌های ریاضی را متناقض بالذات می‌داند و بر اساس آن، حکم به کاذب بودن هر دو طرف نزاع می‌کند.

کانت در کتاب **تمهیدات** می‌گوید: «اگر من از اشیای واقع در زمان و مکان سخن بگویم، از نفس الامر اشیا سخن نگفته‌ام؛ چون از آن هیچ نمی‌دانم، بلکه فقط از پدیدار اشیا و به عبارت دیگر، از تجربه به عنوان نحو خاصی از شناخت اشیا که منحصرأً به انسان اعطا شده است سخن گفته‌ام. من نباید بگویم که آنچه من در زمان و مکان تصور می‌کنم، فی‌نفسه و جدا از این تصورات من، در مکان و زمان قرار دارد؛ زیرا در آن صورت، با خود به تناقض برخاسته‌ام، چراکه مکان و زمان و نیز همه پدیدارهایی که در آنهاست، امری نیستند که فی‌نفسه و خارج از تمثالات من موجود باشند، بلکه خود صرفاً

از منظر کانت، نباید قوانین جبری طبیعت را که مختص عالم پدیدار است به عالم ناپدیدار سرایت داد و بعکس. از این رو، نباید فاعل مختار را مانند سایر اشیا پدیداری بدانیم و قانون طبیعی حاکم بر آنها را بر فاعل مختار اطلاق کنیم، وگرنه سر از تناقض درمی‌آوریم؛ زیرا در این صورت، امری را هم پدیدار و در عین حال ناپدیدار و فی‌نفسه لحاظ کرده‌ایم؛ بلکه باید توجه داشت که افعال فاعل مختار از آن لحاظ که پدیدار است تابع قوانین جهان پدیداری و ضرورت طبیعی است، اما همان افعال با توجه عالم ناپدیدار و نومی که بری از قوانین عالم پدیداری می‌باشد، اختیاری است. (۴۲)

در تعارض چهارم نیز به همین طریق می‌توان عمل کرد و هر دو قضیه را که در دو طرف تعارض واقع شده‌اند دوشادوش یکدیگر صادق بدانیم؛ بدین معنا که در عالم محسوسات به اقتضای قوانینش به هیچ وجه علتی پیدا نمی‌شود که وجود آن وجوب مطلق داشته باشد، در صورتی که از سوی دیگر، این عالم با واجب‌الوجودی که علت آن است و مقتضی قانون خاص خودش است ارتباط دارد.

همان‌گونه که ملاحظه شد، کانت تعارضات دینامیکی را هم با توجه به ایده‌آلیسم استعلایی که نتیجه آن، تقسیم عالم به پدیداری و ناپدیداری است حل می‌کند؛ بدین معنا که در عالم پدیداری، علیت طبیعی و همچنین وجودات غیرواجب قرار دارند و در قلمرو عالم ناپدیداری یا فی‌نفسه، علیت آزاد و همچنین وجود واجب قرار دارند. در پایان باید گفت: در ایده و تصورات عقل یک علاقه عملی نیز نهفته است. کانت در آنها از عقل عملی استفاده می‌کند و از عقل نظری به عقل عملی پُل می‌زند و مبانی مابعدالطبیعی اخلاق خویش - نقد دومش که به نقد عقل عملی مشهور است - را از آن وام می‌گیرد. (۴۳)

در نظر کانت، برنهادها مدعایشان آغاز زمانی داشتن

تعارضات یعنی آنتی‌نومی‌های ریاضی و ایستا، حکم به نادرستی هر دو طرف می‌کند؛ زیرا در آنها زمان و مکان به منزله دو امر عینی و واقعی قلمداد شده‌اند و سپس بحث بر سر تناهی یا عدم تناهی آنها درگرفته است، در حالی که بر اساس ایده‌آلیسم استعلایی کانت، زمان و مکان دو صورت پیشینی ذهن می‌باشند و بس. غفلت از همین نکته و واقعی لحاظ کردن زمان و مکان، باعث متناقض بالذات کردن موضوع و در نتیجه، شکل‌گیری آنتی‌نومی‌های ریاضی شد. از این رو، هر حکمی که به آن موضوع نسبت داده شود محکوم به نادرستی است.

حال باید دید که کانت برای حل دسته دوم تعارضات یا همان آنتی‌نومی‌های دینامیکی و پویا، چه راه‌حلی ارائه می‌دهد؟

## ۴-۲. حل تعارضات دینامیکی

از نظر کانت، در آنتی‌نومی‌های دینامیکی بطلان فرض ناشی از آن است که امری قابل جمع، به صورت متناقض لحاظ شده است. وی تعارضات پویا و دینامیکی را به زغم خود حل می‌کند و هر دو طرف نزاع را صحیح می‌داند و تعارض آنها را ظاهری و ناشی از سوءفهم و مانع‌الجمع پنداشتن دو امری می‌داند که ضرورتاً مانع‌الجمع نیستند.

کانت برنهادها و برابرنهادها را وابسته و متعلق به دو عالم فنومنی یا پدیداری و نومی یا ناپدیداری می‌داند و در نتیجه، می‌توان حکمی را که در ظاهر متناقض است؛ یعنی حکمی را که اگر طرفین تعارض متعلق به یک عالم بودند و به آنها نسبت می‌دادیم دچار تناقض می‌شدیم، به آنها نسبت دهیم و قایل به این باشیم که هر دو طرف تعارض و جدل می‌توانند صحیح باشند. به عبارت دیگر، از آن‌رو که دو طرف تعارض در واقع با یکدیگر تعارضی ندارند - زیرا متعلق به دو عالم متفاوتند - می‌توان احکام جداگانه‌ای را که در ظاهر متناقض هستند به آنها نسبت داد.

تخطی می‌کند و مقولات «علت» و «وجود» را به «شیء فی نفسه» که در حیطه عالم پدیداری نیست اطلاق می‌کند. (۴۵)

همچنین او بر آن است که ما به «شیء فی نفسه» نمی‌توانیم شناختی داشته باشیم، اما نکته اینجاست که با این تعریف دیگر چگونه می‌توانیم از چیزی که به هیچ عنوان نمی‌توانیم از آن شناختی داشته باشیم سخن بگوییم؟ گویا نظام ایده‌آلیستی کانت در برابر این انتقادات تاب مقاومت ندارد؛ زیرا که نظام‌های ایده‌آلیستی بزرگ آلمانی پس از وی توسط فیخته، شلینگ و هگل که خود را جانشینان به حق کانت می‌دانستند و نقطه اشتراکشان همانا انتقاد بر مفهوم «شیء فی نفسه» و تناقض‌آمیز بودن آن بود، سربر آوردند.

با از میان رفتن مفهوم «شیء فی نفسه» نظام ایده‌آلیسم استعلایی کانت و فلسفه سنجشگرانه او فرو ریخت و به طریق اولی راه‌حل وی برای آنتی‌نومی‌ها بی‌اعتبار گشت.

### نتیجه‌گیری

از مباحث مطرح شده چنین برمی‌آید که آنتی‌نومی‌ها نقش بسیار مهمی در تفکر کانت دارند و محرک کانت در ایجاد فلسفه خویش بوده‌اند و تا آخر، بخش مستقلی در اندیشه کانت برجای ماندند. کار جدید کانت این بود که به طور نظام‌مند به جست‌وجوی ریشه و منشأ تعارضات برآمد و منشأ آنها را عقل تشخیص داد. این تعارضات ذاتی ماهیت عقلند و از آنها گریزی نیست؛ تنها باید با شناخت ماهیت جدلی عقل و محدوده مجاز عقل از این تعارضات برکنار بود و همانند پیشینیان وارد قلمرو مابعدالطبیعه سنتی نشد. با نقش‌آفرینی تعارضات عقل که همانا آشکار کردن ماهیت جدلی عقل بود، کانت از خواب جزمی بیدار شد و به نقادی عقل پرداخت و عقل (عقل‌گرایان) و تجربه (تجربه‌گرایان) را به نقد کشید و فلسفه نقادی و نظام ایده‌آلیسم استعلایی خویش را بنیان نهاد و از این

جهان، وجود جزء لایتجزی، علیت آزاد و همچنین وجود واجب، پایه‌های اخلاق و دین است. وی در کتاب نقد عقل محض می‌گوید: «... گونه اندرآستی ورزیک [علاقه عملی] که هر شخص درست‌اندیش، اگر نفع راستین خود را فهم کند، یکدلانه [صادقانه] در آن سهیم است. اینکه جهان دارای آغاز است؛ اینکه خویشتن اندیشنده من دارای طبیعتی است ساده و بدان سبب، تباهی ناپذیر؛ اینکه خویشتن اندیشنده من هم هنگام در کنش‌های [فعال] ارادی خویش آزاد است و بر فراز جبر طبیعت جای دارد؛ و اینکه سرانجام سامان شیء‌هایی که جهان را تشکیل می‌دهند، از یک نخست هستومند [موجود نخستین] ناشی می‌شود، که همه چیز یگانگی و پیوستگی هدفمندانه خود را از آن به وام می‌گیرد. این چهار دقیقانه پایه‌های بنیادین اخلاق و دین‌اند. پادنهاده همه این تکیه‌گاه‌ها را از ما می‌ریاید...». (۴۴)

### نقد و بررسی

ایده‌آلیسم استعلایی کانت که کلید حل آنتی‌نومی‌هاست دچار اشکالاتی اساسی است که از چشم تیزبین منتقدان به دور نماند و مورد انتقادات شدید قرار گرفت. آنچه بیش از همه مورد انتقاد است مفهوم «شیء فی نفسه» است که یکی از دو پایه ایده‌آلیسم استعلایی می‌باشد. کانت برای گریز از ایده‌آلیسم مطلق به مفهوم «شیء فی نفسه» توسل می‌جوید و آن را علت پدیدارها تلقی می‌کند. در نظر او «شیء فی نفسه» امری مجهول است که ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم به آن شناختی داشته باشیم و فقط می‌دانیم که وجود دارد و علت پدیدارهاست.

اما نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد این است که طبق اصول فلسفه انتقادی و ایده‌آلیسم استعلایی کانت مقولات فاهمه فقط به عالم پدیدارها اطلاق می‌شوند و در خارج از آن حیطه کاربردی ندارند، اما گویا خود کانت از این اصل



- ۷- کارل یاسپرس، کانت، ترجمه میرعبدالحسین نقیب‌زاده، ص ۵۱.
- ۸- یوستوس هارتناک، نظریه معرفت در کانت، ترجمه غلامعلی حدادعادل، ص ۱۴ و ۱۴۶.
9. Immanuel Kant, *Prolegomena*, p. 80.
- ۱۰- ایمانوئل کانت، *سنجش خرد ناب*، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، الف ۳۲۷ و ب ۳۸۴.
- ۱۱- کریم مجتهدی، *فلسفه نقادی کانت*، ص ۷۸.
- ۱۲- ایمانوئل کانت، *تمهیدات*، ترجمه غلامعلی حدادعادل، ص ۱۷۶ و ۱۷۸.
- ۱۳- ر.ک: ژیل دلوز، *فلسفه نقادی کانت*، ترجمه اصغر واعظی، ص ۴۹-۴۸.
14. Sebastia Gardner, *Kant and Critique of Pure Reason*, p. 231.
- ۱۵- ایمانوئل کانت، *تمهیدات*، ص ۱۸۸.
- ۱۶- همان، ص ۱۸۷.
- ۱۷- همان، ص ۱۸۹.
18. Immanuel Kant, *Prolegomena*, p. 97-95.
- ۱۹- ایمانوئل کانت، *سنجش خرد ناب*، الف ۴۲۸ و ۴۳۰ و ب ۴۵۶ و ۴۵۸.
20. Elapse.
21. Complete.
22. Immanuel Kant, *Critique Pure Reason*, tr. by Norman Kemp Smith, p. 483-484.
- ۲۳- سرجمیز هاپوود جینز، *فیزیک و فلسفه*، ترجمه علی قلی بیانی، ص ۷۶.
24. Immanuel Kant, *Critique Pure Reason*, tr. by Norman Kemp Smith, p. 485.
- ۲۵- ایمانوئل کانت، *سنجش خرد ناب*، الف ۴۲۷-۴۲۹ و ب ۴۵۷-۴۵۵.
- ۲۶- یوسف کرم، *فلسفه کانت*، ترجمه محمد محمدرضایی، ص ۷۳.
27. Immanuel Kant, *Critique Pure Reason*, tr. by Norman Kemp Smith, p. 488.
- ۲۸- ایمانوئل کانت، *سنجش خرد ناب*، الف ۴۳۴ و ب ۴۶۲.
29. Immanuel Kant, *Critique Pure Reason*, tr. by Norman Kemp Smith, p. 489.
- ۳۰- فردریک کاپلستون، *تاریخ فلسفه*، ج ۶، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، ص ۲۹۹.
31. Immanuel Kant, *Critique Pure Reason*, tr. by Norman Kemp Smith, p. 492.
- ۳۲- ایمانوئل کانت، *سنجش خرد ناب*، الف ۴۴۶ و ب ۴۷۴؛ یوستوس هارتناک، همان، ص ۱۲۸.

طریق، راه‌حلی برای مشکل بغرنج تعارضات ارائه کرد و بخش بزرگی از مابعدالطبیعه سنتی را نابود ساخت. علاوه بر نقش سرنوشت‌سازی که تعارضات در نقد اول کانت - نقادی عقل محض - دارند و باعث شکل‌گیری ایده‌آلیسم استعلایی و فلسفه نقادی شدند، نقش مهمی نیز در رسیدن به نقد دوم - نقد عقل عملی - و تأمین مبانی اساسی آن دارند، به گونه‌ای که کانت توسط آنها میان عقل نظری و عملی پیوند برقرار می‌کند و مبانی مابعدالطبیعی اخلاق خویش را از تعارضات وام می‌گیرد و بر نهادها را تکیه‌گاه اخلاق و دین معرفی می‌کند.

البته باید توجه داشت زمانی کار کانت ارزش واقعی خود را حفظ خواهد کرد که در درجه اول صحیح و درست باشد، و صحت آن منوط به رفع انتقادهای ریشه‌ای و بنیادینی است که بر نظام ایده‌آلیسم استعلایی وی، که مبنای حل و رفع تعارضات است، وارد است، و همچنین رفع اشکالات وارده در باب اثبات بر نهادها و برابر نهادها. و در درجه دوم، فقط و تنها روش و امکان حل آنتی‌نومی‌ها، ایده‌آلیسم استعلایی باشد، حال آنکه شاهد تلاش‌های متفکرانی همچون رنوویه، کانتور و... برای حل تعارضات از روشی غیر از ایده‌آلیسم استعلایی هستیم.

### پی‌نوشت‌ها .....

1. Antinomies.
- ۲- ر.ک: علی کرباسی‌زاده، «پیشینه تاریخی تعارضات عقل نظری کانت در تفکر فلسفی غرب»، فرهنگ، ش ۲۴، ص ۲۱۴-۲۳۱.
- ۳- اشتفان کورنر، *فلسفه کانت*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی، ۱۳۸۰.
- ۴- یوستوس هارتناک، *نظریه معرفت در کانت*، ترجمه غلامعلی حدادعادل، تهران، فکر روز، ۱۳۸۷.
- ۵- فردریک کاپلستون، *تاریخ فلسفه*، ج ۶، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، تهران، سروش، ۱۳۸۰.
- ۶- ر.ک: علی کرباسی‌زاده، همان، ص ۲۱۴-۲۳۱.

- ، *سنجش خرد ناب*، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۷.
- کرباسی‌زاده، علی، «پیشینه تاریخی تعارضات عقل نظری کانت در تفکر فلسفی غرب»، *فرهنگ*، ش ۲۴، زمستان ۱۳۷۶، ص ۲۴۸-۲۱۳.
- کرم، یوسف، *فلسفه کانت*، ترجمه محمد محمدرضایی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
- کورنر، اشتفان، *فلسفه کانت*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی، ۱۳۸۰.
- مجتهدی، کریم، *فلسفه نقادی کانت*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶.
- هارتناک، یوستوس، *نظریه معرفت در کانت*، ترجمه غلامعلی حدادعادل، تهران، فکر روز، ۱۳۸۷.
- یاسپرس، کارل، *کانت*، ترجمه میرعبدالحسین نقیب‌زاده، تهران، طهوری، ۱۳۷۲.
- Criag, Edward, *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, London, 1998.
- Gardner, Sebastian, *Kant and Critique of Pure Reason*, London, Routledge, 1999.
- Kant, Immanuel, *Critique Pure Reason*, tr. by Norman Kemp Smith, London, Macmillan, 1964.
- Kant, Immanuel, *Prologomena*, tr. by Hatgield, Cambridge University Press, 2004.
- Malston, Wallace, *A New History of Philosophy*, New York, 1987.
33. Immanuel Kant, *Critique Pure Reason*, tr. by Norman Kemp Smith, p. 493.
- ۳۴- یوستوس هارتناک، پیشین، ص ۱۲۹.
35. Immanuel Kant, *Critique Pure Reason*, tr. by Norman Kemp Smith, p. 494.
- ۳۶- ر.ک: ایمانوئل کانت، *سنجش خرد ناب*، الف ۴۵۲ و ب ۴۸۰.
- ۳۷- ر.ک: شرف‌الدین خراسانی، *از برونو تا کانت*، ص ۳۰۳؛ کریم مجتهدی، همان، ص ۸۵-۸۳.
- ۳۸- ر.ک: الکساندر ایچ جی، *مکاتبات لایب‌نیتس و کلارک*، ترجمه علی‌ارشد ریاحی، ص ۲۶-۴۰.
39. Immanuel Kant, *Prolegomena*, p. 94.
- ۴۰- ایمانوئل کانت، *سنجش خرد ناب*، الف ۴۳۵ و ۴۳۷ و ب ۴۶۳ و ۴۶۵.
- ۴۱- اشتفان کورنر، همان، ص ۲۵۸؛ فردریک کاپلستون، همان، ج ۶، ص ۲۹۹.
- ۴۲- ایمانوئل کانت، *تمهیدات*، ص ۱۹۲-۱۹۶.
43. Wallace Malston, *A New History of Philosophy*, p. 189.
- ۴۴- ایمانوئل کانت، *سنجش خرد ناب*، الف ۴۶۶ و ب ۴۹۴.
- ۴۵- ر.ک: فردریک کاپلستون، *تاریخ فلسفه*، ترجمه داریوش آشوری، ص ۱۶؛ و.ت. استیس، *فلسفه هگل*، ترجمه حمید عنایت، ص ۹۸-۹۹.
- منابع** .....
- استیس، و.ت.، *فلسفه هگل*، ترجمه حمید عنایت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- الکساندر، ایچ. جی.، *مکاتبات لایب‌نیتس و کلارک*، ترجمه علی‌ارشد ریاحی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
- جینز، سرجم‌زهاپوود، *فیزیک و فلسفه*، ترجمه علی‌قلی بیانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- خراسانی، شرف‌الدین. *از برونو تا کانت*، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
- دلوز، ژیل، *فلسفه نقادی کانت*، ترجمه اصغر واعظی، تهران، نی، ۱۳۸۶.
- کاپلستون، فردریک، *تاریخ فلسفه*، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، تهران، سروش، ۱۳۸۰.
- ، *تاریخ فلسفه*، ترجمه داریوش آشوری، تهران، علمی فرهنگی و سروش، ۱۳۶۷.
- کانت، ایمانوئل، *تمهیدات*، ترجمه غلامعلی حدادعادل، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰.